



بدیلی برای ایمان دینی

پوشش‌هایی درباره ظهور، گسترش و آغاز افول سکولاریسم

حجت‌الاسلام دکتر مهدی امینلی

اشاره

مباحث و موضوعات مربوط به سکولاریسم از موضوعات و مناقشات مورد علاقه در محافل مختلف کشور، از محافل سیاسی و عمومی گرفته تا مجالس حوزوی و دانشگاهی است. سکولاریسم با وجود شکل‌گیری و طرح در غرب، اثرات مهمی بر جهان غیر غربی داشته است؛ هم از طریق نفوذ و طرح مفاهیم جدید و ساختارهای مرتبط با آن مفاهیم و هم از طریق تلاش برای سامان‌دهی روابط بین‌الملل و مناسبات جهانی بر اساس نظامی سکولار. مهدی امینلی دانش‌آموخته‌ی حوزه علمیه، و فارغ‌التحصیل دکترای علوم سیاسی است. وی عضو هیأت علمی پژوهشگاه دبیرخانه خبرگان رهبری و رئیس پژوهشگاه انقلاب اسلامی نیز می‌باشند. ایشان سؤالات ما را به صورت مکتوب پاسخ دادند

Liberalism

تلقی غالب از سکولاریسم جدایی دین از سیاست و حکومت است و معمولا آن را به ساحات مرتبط به دولت و نهادها و مسائل مربوط به دین و سیاست، اخلاق و سیاست، محدود می‌کنند، سکولاریسم چه ابعاد و سطوح دیگری از جامعه و انسان را در بر می‌گیرد؟ آیا نفوذ سکولاریسم در تمام عرصه‌هاست و می‌توان گفت سکولاریسم بنیاد عالم مدرن و روح آن است؟

مفهوم سکولار در لغت به معنای دنیوی یا منقطع از اصول دینی و اخلاقی است. مفهوم دنیوی اشاره به شرایط و وضعی از جهان در این زمان خاص است و با مفهوم لاتین Secularum به معنای این عصر یا زمان حاضر ارتباط می‌یابد. این معنا به صورتی طبیعی و منطقی در زمینه وجودگرایانه یک جهان پیوسته در حال تغییر قرار دارد که در آن مفهوم نسبی بودن ارزش‌های بشری حصول پیدا می‌کند. سکولاریسم چارچوبی نظری است که تفکر سکولار در آن مبنای معنا می‌یابد.

سکولاریسم در شدیدترین حالت جنبه‌ای تماما الحادی به خود می‌گیرد و لذا با تجویزاتی در باب دین همراه است (سکولاریسم شالوده شکن یا حد اکثری). سطح پائین تری از سکولاریسم به نظریه‌ای معرفتی و اخلاقی بدل می‌شود که با ترسیمی از مبانی خود به بی‌نیازی بشر از اتکاء به دین در تأمین سعادت دنیوی رأی می‌دهد، اما خود را بنا انکار اصل دین، تعریف نمی‌نماید (سکولاریسم استحاله‌گرا). سطح سوم سکولاریسم توجهی به بنیادهای هستی‌شناختی (Ontologic) یا معرفت‌شناختی (Epistemologic) دین ندارد و تنها به تمایز حوزه دین از حوزه سیاست و حکومت نظر دارد (سکولاریسم حداقلی).

سکولاریسم امروزه به مثابه فرانظریه‌ای تلقی می‌شود که در باب کلیت حیات انسانی و شیوه تفکر و تأمل درباره سعادت این جهانی و ابزارهای نیل به آن، اصول موضوعه و مبانی متمایز از مبانی دینی ارائه داده و به جهت بنیادی بودن آن‌ها برای اکثر ایدئولوژی‌های سیاسی مدرن، دارای ماهیتی فراایدئولوژیک می‌باشد. در این صورت می‌توان سکولاریسم را به مثابه جوهره تمدن نوین غرب تلقی کرد که در مباحث بنیادین مرتبط با حیات انسانی (همچون معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و نهایتاً جامعه‌شناسی) مبتنی بر اصولی متمایز و گاه متعارض با جوهره ادیان الهی است. مداخل فهمی که سکولاریسم از حیات ارائه می‌دهد اساساً مداخل معرفت‌شناختی است و تفکیک دین و دولت نه جزء ماهیت و ارکان سکولاریسم، بلکه از ثمرات آن است. امتناع جمع سکولاریسم و دین الهی (با مرجعیت معرفتی فرامادی) نیز به سبب این تمایز معرفتی است.

یک سیر اجمالی از تحولات مهمی که در عرصه نظام‌های سیاسی و نهادهای مختلفی سیاسی و اقتصادی و دینی رخ داد و طی این فرایند دولت سکولار و نهادهای مختلف سکولار جایگزین دولت و نهادهای مسیحی شد، بفرمایید. تشریح تفاوت‌های ایجاد شده در عرصه‌ی اجتماع، نهادهای حاکمیتی و سیاستی، نهادهای اقتصادی و نهادهای فرهنگی و به طور کلی شیوه اداره‌ی امور مختلف، پیش و پس از عصر سکولار.

اگر تحولات مقطع رنسانس از تاریخ غرب را به صورت یک

ابژه تحقیقی یا همچون متنی در نظر بگیریم که قصد قرائت آن‌را داریم، مشاهده خواهیم کرد که این ابژه یا متن به شدت متأثر از تحولاتی است که مسبق بر آن است. در این مقطع از تاریخ، اندیشه‌های مبتنی بر اسطوره‌های یونانی، سیطره‌ی نابردارانه نهاد دینی، ضعف آشکار کلیسا در پاسخگویی به پرسش‌های اعتقادی و اجتماعی، مرجعیت متون تحریف‌شده دینی در تفسیر و تبیین تنگ و مبهم همه حوادث و پیامدها از یک‌سو فضای اندیشه، فرهنگ، هنر و سیاست را با رکودی سخت مواجه ساخته بود و از سوی دیگر رویکرد فلسفی برخی از اندیشمندان مسیحی با تعداد معدودی از قضایا در باب هستی و سازش ناپذیری ظاهری آن با روش استقرایی و تجربی باعث کنشدن حرکت علمی در جوامع اروپایی گردیده بود. طبعاً در چنین فضایی امکان رشد اندیشه‌هایی که خواهان طرد مرجعیت دین و متافیزیک از صحنه حیات فردی و جمعی هستند، وجود دارد. با این همه فحص دقیق‌تر از ریشه‌ها و بن‌مایه‌های نظری شجره تمدنی مدرن غرب می‌تواند به شفاف‌تر شدن مسأله یاری رساند.

بی‌تردید چهار سنت فکری تاریخی در سکولاریزه کردن تمدن معاصر غرب نقش به‌سزایی داشته‌اند: ایمان‌گروی، اصلاح دینی، تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی.

پس از رنسانس و هنگامی که تفکر اروپایی در صدد گریز از ساختارها و سختگیری‌های حکمت مدرسی بود دو الگوی برجسته در اندیشه فلسفی یعنی عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی و دو تحول درون دینی یعنی ایمان‌گروی و اصلاح دینی شروع به شکل‌گیری کردند. هم عقل‌گرایان و هم تجربه‌گرایان با جدیت در صدد ارائه ویژگی‌های جایگزینی برای خصایص ارسطویی فلسفه قرون وسطایی برآمدند. هر دو گروه فهم ارسطویی از استدلال و علم را کانون انتقاد قرار دادند. عقل‌گرایان این کار را با محدود ساختن مفهوم عقلانیت به جنبه‌های محاسبه‌ای و ریاضیاتی آن و بنا منحصر کردن بدیهیات در قطعی‌ترین امور باطنی (درونی) انجام دادند. تجربه‌گرایان که علاقه چندانی به عقل‌گرایی نداشتند بر نقش تجربه حسی در کسب معرفت تأکید می‌کردند. سنت‌های درون دینی (ایمان‌گروی و اصلاح دینی) نیز تحت تأثیر قدرت عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی، هر یک به نحوی در سکولاریزه کردن تمدن غربی نقش خود را ایفا نمودند.

یک ملاحظه تاریخی در اروپا نشان می‌دهد که اولین مباحث نظری و همین‌طور تجلیات عینی سکولاریسم در عرصه سیاست بوده است، آیا این امری اتفاقی است، یا برخاسته از حوادث تاریخی و جغرافیایی اروپاست، یا به عنوان یک امر کلی سکولاریسم در همه جا ابتدا در ساحت سیاست ظاهر می‌شود و سپس به سایر عرصه‌ها تسری می‌یابد؟

سکولاریسم از طریق فرایند افول در فعالیت‌ها و باورهای دینی و نیز افول شیوه‌های تفکر و نهادهای دینی که با توسعه نگرش‌های تجربی و مبتنی بر داده‌های حسی بصورت پیامدهای خواسته و ناخواسته مدرنیته ظهور یافت. از این‌روی چه به لحاظ تاریخی و چه از منظر طبیعی «مبارزه عملی» گسترده با فعالیت‌های سیاسی -دینی از طریق سیاست صورت گرفته است و دانشگاه‌ها و مراکز علمی نیز در زمینه «مبارزه علمی» با باورهای دینی نقش بسزایی داشته‌اند. می‌توان گفت این دو عرصه از عرصه‌های اساسی حضور تفکر سکولار در جامعه بوده‌اند. فعالیت‌های علمی

دو نگاه

- به نظر می‌رسد با تمام شدن نهضت مشروطه، سکولاریسم در همه چهره‌هایش در ایران ظاهر شده است. پیروزی انقلاب اسلامی از این حیث به معنی رد و نفی سکولاریسم در کلیتش می‌باشد. با این حال پس از انقلاب اسلامی ایران به رهبری روحانیت، چهارمین چهره سکولاریسم که عبارت از ورود همزمان در لایه‌های سطحی و عمقی است، بروز و ظهور یافت

دانشگاه در عرصه‌ی سیاسی تبلور می‌یافت و مراکز سیاسی نیز به پشتیبانی از فعالیت علمی دانشگاه‌ها اهتمام می‌ورزید. با این حال نمی‌توان از نقش اقتصاد، صاحبان سرمایه و تجار بزرگ در سکولارسازی جامعه غفلت ورزید.

سکولاریسم در طی زمان چه تغییراتی کرده و متناسب با این تغییر معنایی، نظام‌های سیاسی و اقتصادی و مناسبات میان آن‌ها چه تغییرات و تحولاتی داشته است؟

تحول از سطح به عمق و از سادگی به پیچیدگی، اساس تحول سکولاریسم است. سطوح تأثیر سکولاریسم از سطح به عمق تحول یافته است و سکولاریسم بر اساس این تحول توانسته است به تأسیس یک تمدن عظیم بشری دست یابد و تا حدودی در دیگر تمدن‌ها نیز حضور و بسط پیدا کند. سکولاریسم اساسا مرجعیت در حیات را از خداوند می‌گیرد و به بدیل‌های آن وامی‌گذارد و نهایتا خداوند تنها یکی از صدها گزینه‌ای خواهد بود که انسان‌ها آنرا برگزیده و به آن تمایل می‌یابند. در چنین حالتی به هیچ وجه نمی‌توان این گزینه را بر دیگر گزینه‌ها برتری داد و یا برای آن مدخلیتی در تنظیم حیات سیاسی اجتماعی قائل شد. غایت نهایی سکولاریسم آن است که جایگزین دین در اندیشه و رفتار بشری گردد و در ذهن و قلب بشریت ماوا یابد. اما انگیزه‌های قوی انسان در جستجو و ادراک حقایق مطلق و نیز میل فطری او به خداجویی، خداخواهی و خداپرستی و کرنش در برابر حقایق فرازمینی، همچنین تلاش خالصانه برخی از متدینان برای تحقق اهداف الهی در هر یک از جوامع، مانع از تحقق کامل سکولاریسم در همه عرصه‌ها خواهد شد.

ظاهرا شروع مدرنیزاسیون در جهان غیر غربی همراه با سکولاریزاسیون بوده است (همان‌طور که ظاهرا در جهان غربی هم مدرنیته ملازم و همراه با سکولاریسم بوده است)، کشورهای مثل کشور ما، که جامعه‌ای دینی داشته‌اند، در طی چند سده اخیر در معرض جریان جهانی تجدد بوده‌اند. این مواجهه چه تبعاتی داشته است و جامعه ما چگونه با آن مواجه شده است؟ لطفا این تأثیرات را در سطوح مختلف اعتقادی و باوری، دانش و معرفت متداول، ساختارهای اجتماعی، دولت، نهادهای مختلف اقتصادی، فرهنگی و تغییر مناسبات فردی و اجتماعی بیان فرمایید.

سکولاریسم در چهار مرحله متوالی و هر بار با یک چهره غالب به ایران وارد شده است:

نخستین چهره‌ی ورود سکولاریسم به ایران، چهره دینی اما با رویکردی متأثر از کلام مسیحی بوده است که در ضمن آن، جمع قابل توجهی از کشیشان و کاردینال‌های مسیحی به ایران آمده و ضمن تبلیغ مسیحیت احیانا به نفی و ردّ برخی آموزه‌های دینی (کلامی) اسلامی می‌پرداختند. ظهور غالبی این چهره بیش‌تر از آغاز عصر صفویه تا اوایل قاجار می‌باشد. عکس‌العمل جریان دینی در برابر این چهره، موضع‌گیری کلامی - عقیدتی از طریق نوشتن کتاب‌های تطبیقی، ردیه‌بر آموزه‌های مسیحی و نیز برپایی جلسات گفت‌وگو و مناظره در محضر شاه ایران با بزرگان فکری مسیحیت بوده است. دومین چهره‌ی ورود سکولاریسم به ایران، چهره سیاسی و اقتصادی آن، یعنی ظهور سکولاریسم در

لایه‌های متوسط آن است. ظهور این چهره از ابتدای قاجار تا آستانه مشروطه است. عکس‌العمل جریان دینی در برابر این چهره غرب، راه‌اندازی نهضت‌های ضد استعماری، توجه به شرعی بودن فعالیت‌های سیاسی، فتاوی جهادیه و تحریمیه (تحریم کالاهای غربی) و... می‌باشد. سومین چهره ورود سکولاریسم به ایران، چهره نرم‌افزاری و فکری آن می‌باشد که در قالب طرح نظریه‌های دموکراسی، آزادی، مساوات، مشروطه، حقوق مردم و... از جانب روشنفکران غرب‌گرا بروز یافته است. عکس‌العمل جریان دینی در برابر این چهره سکولاریسم، تلاش برای معرفی نظام سیاسی مشروطه مشروعه و نیز نگارش رسایل متعدد فقه سیاسی است که در آن‌ها ضمن بررسی و نقد نظریات غربی درباره مفاهیم پیش‌گفته، به طرح و اثبات نظریه اسلام درباره آن‌ها پرداخته شده است. به نظر می‌رسد با تمام شدن نهضت مشروطه، سکولاریسم در همه چهره‌هایش در ایران ظاهر شده است. پیروزی انقلاب اسلامی از این حیث به معنی ردّ و نفی سکولاریسم در کلیت می‌باشد. با این حال پس از انقلاب اسلامی ایران به رهبری روحانیت، چهارمین چهره سکولاریسم که عبارت از ورود هم‌زمان در لایه‌های سطحی و عمقی است، بروز و ظهور یافت. از این‌رو، سکولاریسم در اشکال دیگری همچون روحانیت‌ستیزی، نمادگرایی، بسط عرفان‌های دروغین، تشکیک و ترویج شبکه‌های فساد مالی، جنسی، مواد مخدر و... تبلور یافته است. واکنش جریان دینی در برابر این سطح از سکولاریسم، حمایت از جریان مذهبی در کادر نظام سیاسی و پیروی از ولایت فقیه است. این امر اگرچه کاملا لازم و ضروری است، اما کافی نیست. باید افزون بر این، به تقویت ابعاد معرفتی و ارزشی نیروهای مذهبی - سیاسی و نیز آگاهی‌بخشی عمومی در باب سطوح سکولاریسم و نحوه مواجهه با آن، و نهایتا مبارزه با انحاء مفاسد و انحرافات اجتماعی اهتمام ورزید.

انقلاب اسلامی ایران که انقلابی در برابر جریان بی‌دینی و یا ضد دینی جهان بود، چه مواجهه‌ای با نهادهای سیاسی و اداری و فرهنگی غرب داشته است، نوع نهادسازی سیاسی و شیوه مناسبات جدید، تا چه حدودی در راه خروج از سیطره سکولاریسم بوده است، البته چنان‌چه ذات این نهادها را ذاتی سکولاریستی بدانیم؟ آیا ماهیت آن‌ها را متحول کرده است و یا نهادسازی جدیدی مبتنی بر مبانی و نگاهی متفاوت را انجام داده است؟

انقلاب اسلامی در جهت مقابله با سکولاریسم به دو اقدام هم‌زمان مبادرت ورزیده است. اولاً با شعارهای شالوده‌شکن خویش به ارائه مبانی و غایاتی فراتر از ساحت دنیوی و ابزارهای نیل به آن، به بشریت پرداخته است که بر اساس آن نظام‌سازی سیاسی - اجتماعی متفاوتی امکان‌پذیر و قابل تحقق خواهد بود. به عبارت دیگر انقلاب اسلامی با چنین امری، جهان بی‌روح را، روح و معنا بخشیده است. ثانیاً به شکل‌دهی نهادهایی به موازات نهادهای سکولار اما بهره‌مند از محتوای دینی و مذهبی که در قالب نظام مردم‌سالار دینی جلوه‌گر می‌شود، اهتمام ورزیده است. با این حال برخی از نهادها به جهت فقدان پیشینه در اندیشه اسلامی و یا عدم شفافیت مبانی و محتوای شان تاکنون نتوانسته‌اند خود

دو نگاه

بی‌تردید چهار سنت فکری تاریخی در سکولاریزه کردن تمدن معاصر غرب نقش به‌سزایی داشته‌اند: ایمان‌گرایی، اصلاح دینی، تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی



بدیهی است که در یک انقلاب گسترده و همه‌جانبه، امکان هماهنگی میان همه عناصر آن و پیشرفت هماهنگ و هارمونیک همه‌ی اجزاء میسر نیست. البته ضعف عملکرد مسئولین در برخی عرصه‌ها و یا تمرکزبخشی آن‌ها به برخی را نمی‌توان به پای سکولاریسم ثبت کرد. هر جا که تفکر انقلابی-اسلامی و روحیه‌ی جهادی حضور و ظهور نداشته و یا رو به ضعف و افول داشته است، ما در آن عرصه با ضعف رویکرد دینی به مباحث و مسائل مواجه بوده‌ایم. اندیشه سکولار همواره در جایی ظهور و بروز و بسط می‌یابد که از تفکر و روحیه خبری نیست و یا آن تفکر و روحیه رو به افول نهاده است. با این حال برآیند حرکت انقلاب اسلامی بر خلاف مسیر جریان سکولار است؛ زیرا هنوز دین و آموزه‌های آن در این کشور از مرجعیت برخوردار است و قانون اساسی و دیگر نهادها و نیز تمامی برنامه‌های اداره نظام سیاسی بر اساس این آموزه‌ها تنظیم، تثبیت و تحکیم یافته‌اند.

*** آیا پست سکولاریسم گذار از سکولاریسم است و یا امتداد و معنای سکولاریسم است؟ چه دیدگاه متفاوتی درباره‌ی چگونگی مناسبات و ارتباطات میان نظام‌ها و نهادهای مختلف اجتماعی دارد؟**

برخی بر این باورند که دوره‌ی پست سکولاریسم در غرب معاصر دوره‌ی گذار از سکولاریسم و ورود به عصری دینی است، اما چنان‌که قبلاً نیز یادآور شدیم حتی ایمان‌باوری نیز می‌تواند خود بسترساز رشد و بسط سکولاریسم شود. آنچه می‌تواند به گذار کامل از سکولاریسم بیانجامد نه باطن‌گرایی و توجه به صرف مباحث عرفانی و تصوف است و نه شریعت‌گرایی و توجه به فقه و احکام اسلامی است. گذار از سکولاریسم تنها با توجه هم‌زمان و همه‌جانبه به ارزش‌ها، احکام و اصول باطنی دین اسلام است. آنچه در غرب در حال وقوع است یک نوع احساس فقر معنوی است که مجامع مذهبی را به فعالیت واداشته است و پاره‌ای از مکاتب سکولار در عرصه‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز در صددند تا این نیاز را با شکل‌دهی پاره‌ای از فعالیت‌های معناگرایانه همچون فالگیری-جن‌گیری-، ایجاد خلسه‌های روحی از طریق ورزش یوگا و... برآورده سازند.

را با محتوای اسلام کاملاً هماهنگ سازند؛ از قبیل احزاب سیاسی، هنرهای مدرن و برخی از سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی. از این‌روی اندیشه‌های سکولار، اغلب از این مجاری بسط و گسترش می‌یابند.

*** برخی معتقدند که سکولاریسم پس از انقلاب در برخی عرصه‌ها پیشروی داشته است، یعنی پسا وجود آنکه نهادها و نقشه و طرح سیاسی کشور دینی‌تر شده است، ولی مناسبات میان مردم، مناسبات فرهنگی و جایگاه مذهب میان مردم به نحوی به سوی سکولاریسم حرکت کرده است؟ نظر شما چیست؟ آیا انقلاب هم پیشروی و هم پس‌روی داشته است؟ برآیند و جهت حرکت به کدام سو است؟**